



گفت و گو با دختری که سوداهای بزرگ در سر می پروراند

از «پنجره های شکسته» تانویسنده شدن

تکتم رجبزاده

نیلوفر (فاطمه) عیدی متولد ۱۳۷۵ و فرزند اول خانواده است. پدرش بازنشسته دادگستری و مادرش معلم است. در منطقه طلاب مشهد زندگی می کند و علاوه بر اینکه دانشجوی رشته جامعه شناسی است، به روزنامه نگاری، داستان نویسی، فعالیت در رادیوهای اینترنتی، پژوهش های اجتماعی و صدایپیشگی برای تلویزیون پرداخته است و می پردازد. بر ایمان می گوید مهم تر از آنکه در کجای شهر زندگی می کنیم، این است که چه تصویری در باره مسائل اطرافمان داریم. با او گفت و گو کردیم تا بتوانیم دیدگاه ها، فعالیت ها و آرزوهای دختر موفق منطقه طلاب مشهد بیشتر آشنا شویم.

از کی دانشگاهی شدید؟

ورودی سال ۹۴ هستیم. در دوره دبیرستان در مدارس نمونه دولتی درس خواندم و همیشه جزو شاگردان برتر بودم اما در دوره دانشگاه به نتیجه دیگری رسیدم. در دوره دبیرستان برایم نمره خیلی مهم بود اما الان می فهمم که اصل ماجرا فهمیدن است و پیدا کردن بینش خاص در باره موضوع. فهمیده ام حتی کتابی که منبع درسی اعلام می شود، محتوای لازم را به دانشجوی نمی دهد، بلکه باید در حاشیه آن، به منابع دیگر هم مراجعه کرد. دانشجوی بودن نیاز شدیدی به مطالعه کردن های حاشیه ای دارد.

۲۱ سال بیشتر ندارید اما هم صدایپیشه بوده اید و هم در تلویزیون،

برنامه اجرا کرده اید و البته به ادبی نوشتن هم پرداخته اید. در کدام موضوع ادامه خواهید داد؟

با قاطعیت می توانم بگویم نوشتن. نوشتن را دوست دارم و دوست دارم نویسنده شوم. غایت و هدف نهایی من همین است. با اینکه در حوزه های مختلفی کار کرده ام، همیشه کار مهم و اصلی برایم نوشتن بوده است. وقتی وارد کار رادیویی شدم، تر جیح من این بود که به جای صدایپیشگی برایشان نمایشنامه یا متن بنویسم. خودم را آدمی کتبی می دانم، حتی وقتی کارم به بحث با کسی می رسد، تر جیح می دهم به جای گفت و گو، برایش یادداشتی بنویسم و بفرستم. شاید تصور شود جمله ای که الان می خواهم بگویم، جمله ای بزرگ است اما با شجاعت می گویم: هر کسی برای هدفی خلق شده است و من به احتمال زیاد برای نوشتن خلق شده ام. باید آن قدر مطالعه داشته باشم که بتوانم ادعا کنم قلمم حرفی برای گفتن دارد و پشتوانه ای قوی از لغات دارم.

اسم کتابم را گذاشتم «پدر آزاده من». به همین خاطر با آقای که هشت سال اسیر جنگی بودند، جلسات گفت و گویی گذاشتم. یک هفته می رفتم و خاطرات ایشان را ضبط می کردم

با همکاری شبکه دوم سیما برگزار کرد که نامش را گذاشته بودند «اولین کتاب من». به صورت اتفاقی با این مسابقه آشنا شدم. موضوع مسابقه، دفاع مقدس بود. اسم کتابم را گذاشتم «پدر آزاده من». به همین خاطر با آقای که هشت سال اسیر جنگی بودند، جلسات گفت و گویی گذاشتم. یک هفته می رفتم و خاطرات ایشان را ضبط می کردم. از آن گفته ها داستانی بلند، حدود ۱۰۰ صفحه نوشتم و برای مسابقه فرستادم. دو سال تا اعلام نتایج طول کشید. آخر سر جوایز را برای مدرسه مان فرستادند و در مراسمی با حضور همه دانش آموزان مدرسه از من تقدیر شد. این جایزه در بین همه جوایزی که در سال های دانش آموزی گرفتم، مهم ترین جایزه بوده است.

شما کار مطبوعاتی هم انجام می دهید، مطبوعاتی بودن برای دختران جوان چگونه است؟

همیشه محدودیت برای خانم ها وجود دارد. دوست دارم آزادانه بنویسم. قیدهای سنتی که در مطبوعات است و به اصطلاح خبر را در فرم «سخت خبر» با «لید و تیتیر» می خواهند، برایم دشوار است. دوست دارم توصیفی بنویسم و گزارشی کار کنم. به تازگی به من سوژه ای داده اند با عنوان: «خرید و فروش نوزاد». و چند ماهی است بر روی آن متمرکز شده ام. برای تحقیقات اولیه باید زنگ می زدم به فردی که در این زمینه شناسایی کرده بودیم، چندباری تلفنی تماس گرفتم و با موضوع آشنا شدم؛ البته ماجرا به همین سادگی هایی که می گویم، نبود. هنوز هم درگیر ما جرایم تا به نتیجه قطعی برسم و گزارشش را بنویسم. بیخشید که نمی توانم جزئیات بیشتری را توضیح بدهم.

شما در رشته جامعه شناسی تحصیل می کنید، ارتباطش با کار روزنامه نگاری چیست؟

معتقدم که این مسئله به خود فرد بر می گردد. گاهی ممکن است بعضی تر جیح دهند آموزه های مختلفشان را از هم جدا نگه دارند ولی من می خواهم بین این دویلی وجود داشته باشد. در جامعه شناسی، تئوری معروفی به نام «پنجره های شکسته» وجود دارد که به میزان تأثیرپذیری فرد از اجتماع اشاره می کند. همین رادر نوبتی پایه گزارشم قرار دادم؛ البته راستش تحریریه جیم، مطلبم را چاپ شدنی ندانست و گفت از سطح نشریه ما بالاتر است. هر وقت که سوژه ای برای گزارش به من داده می شود، به سراغ استادانم می روم و می پرسم آیا نظریه ای علمی داریم که مرتبط با موضوع باشد و براساس آن، طرح گزارش را پایه گذاری کنم؟ البته از آن طرف، توانایی روزنامه نگاری ام هم به کار رشته تحصیلی ام یعنی جامعه شناسی آمده است. یک بار یکی از استادان دانشگاهی ام به من گفت مقالات علمی ای که برای دانشگاه می نویسی، هنوز بار علمی بالایی ندارد اما به خاطر توانمندی در نوشتن آن چنان موضوع را خوب شرح می دهی و توصیف می کنی که نمره کامل را به تومی دهم.

چه کتاب هایی می خوانید؟

یک نویسنده، مورد علاقه من است؛ آقای رضا امیر خانی. بارمان «من او» با نوشته هایش آشنا شدم. به همه می گویم الگویم در نوشتن، نوشته های امیر خانی است. از او آثاری چون ارمیدا و قیدار و دیگر کتاب هایش را خوانده ام؛ البته داستانیوفسکی را هم دوست دارم. معمولاً روی یک نویسنده تمرکز نمی کنم. شاید هنوز به یک سیر مطالعاتی مشخص نرسیده باشم.

از کی شروع به نوشتن داستان یا دل نوشته کرده اید؟ چه نوشته های ماندگاری داشتید؟

علاقه به نوشتن و فکر کردن را و اما مدار داستان های زیادی هستم که مادرم در دوران کودکی برایم گفته است. برایش پرورش دخترش کاری مهم بوده و هنوز هم هست. پدری مهربان هم در کنار مادری دلسوز دارم. از همان دوره ابتدایی، در حاشیه دفتر مشقم، چیزهایی می نوشتم که روزی معلم آن ها را دید و باور نکرد که این ها تراوش ذهن خودم است. در دوره راهنمایی نوشتن برایم مهم تر شد. معلمان مدرسه می دانستند که اهل نوشتن هستم و برای مسابقات مقاله نویسی یا مانند آن همیشه من را معرفی می کردند. یک بار معلم انشا به من گفت که تو را به ناحیه معرفی می کنم؛ چرا که باور دارم به راحتی راحت را به مسابقات استانی باز خواهی کرد.

سال دوم دبیرستان بودم که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مسابقه ای